

چگونه دن کیشوت را ترجمه کردم. محمد قاضی

۱۰۹ پس از جزیره پنگوئن ها کتاب های در آغوش خانواده (یا باخانمان) اثر هکتور مالو، ساده دل اثر ولتر، شاهزاده و گدا اثر مارک تواین و شازده کوچولو اثر زیبا و شاعرانه آنتوان دو سنت اگزوپری را به فارسی زبانان هدیه کردم، و پس از آنها نوبت به دوره کامل دن کیشوت رسید. من به داستان دن کیشوت - شاید از آن جهت که بیشتر بوی شرقی می داد - علاقه وافر داشتم و در سال های ۱۸-۱۳۱۷ سناریویی از آن را ترجمه کرده و به وسیله بنگاه مطبوعاتی نیل پیشنهاد ترجمه دوره کامل آن به من شد، با کمال میل پذیرفتم. از دن کیشوت دو ترجمه مختلف به زبان فرانسه در اختیار داشتم و بنگاه انتشاراتی نیل هم ترجمه دیگری از آن اثر بزرگ را که در صد سال پیش به وسیله لویی ویاردو^۱، ادیب فرانسوی، صورت گرفته بود از پاریس برای من آورد. ترجمه لویی ویاردو، که بر پشت جلد آن تصویری از دن کیشوت و سانچو پانزا (ارباب و مهتر)، کارنقاش معروف فرانسوی، گوستاو دوره^۲، نقش بود متن بسیار جالبی بود و نثری شیرین و آهنگین متناسب با یک نوشته کلاسیک به سبک سیصد سال پیش داشت. حسن دیگر آن ترجمه این بود که استادی چون دکتر موریس باردن^۳، استاد ادبیات دانشگاه لیون

و متخصص در زبان های ایبری (اسپانیایی و پرتغالی)، مقدمه فاضلانهای بر ترجمه لویی ویاردو نوشته و در آن شرح داده بود که پنجاه و شش ترجمه مختلف از دن کیشوت به زبان فرانسه را به دست آورده، همه را به دقت خوانده و از میان همه آنها ترجمه ویاردو را بهترین و امین ترین تشخیص داده است؛ سپس این ترجمه را از آغاز تا انجام دقیقاً متن اصلی اسپانیایی مقابله کرده و هر جابه اشتباهی برخوردارده یا لغزشی دیده، صحیح آن را در پای صفحه تذکر داده است.

من چنین متنی را برای کار خود از هر جهت مناسب تر از دو متن دیگر دیدم و از روی همان متن به ترجمه کتاب پرداختم، و سه سال تمام زحمت کشیدم. در ترجمه دن کیشوت با دشواری های فراوان روبه رو بودم و همه آنها را با پرس و جو و کسب فیض از محضر استادانی که در فضل و کمال شان تردید نبود برطرف می کردم. گاه می شد که برای پیدا کردن معادل زیبا و متناسب کلمه ای روزها فکر می کردم و از ارباب ذوق و اهل فن استمداد می نمودم، و آخر هم خودم یادوست با ذوق ناکامم مسعود حاتم - که روانش شاد باد - واژه مطلوب را می یافتیم. من به راستی از ذوق و فضل شادروان حاتم سودها بردم و نکته ها آموختم، و به همین جهت چاپ اول دن کیشوت را به او اهدا کردم. نخستین عبارت دیباچه کتاب، به قلم خود نویسنده و خطاب به خواننده، چنین آغاز می شد: Lecteur inoccupé (ای خواننده فارغ البال)، برای واژه فرانسوی inoccupé در فرهنگ های فرانسه به فارسی چندین معنی نوشته شده بود، از قبیل «غیر مشغول»، «بیکار»، «غیر گرفتار»، «آزاد وقت»، «بدون مشغله»،

اینجاست که باید قبول کرد همچنان که «شاعری طبع روان می خواهد - نه معانی نه بیان می خواهد»، ترجمه نیز تنها با سواد داشتن و زبان بیگانه دانستن میسر نیست. و علاوه بر آنها که البته شرایط لازم اند ولی کافی نیستند، مترجم باید ذوق و قریحه ترجمه و استعداد خاص این کار را توأم با ذوق سلیم شعرشناسی و زیباپسندی داشته باشد.



لیکن هیچ یک از این معادل‌ها منظور مرا بر نمی‌آورد. تا آخر واژه بسیار آهنگین و متناسب «فارغ البال» به ذهن آمد و نزدیک بود ارشمیدس واریه کوچه بزنم و فریاد بردارم که: «یافتم! یافتم!» نظایر این موارد بسیار بود که فقط ذوق سلیم قادر است معادلی زیبا و خوش‌آهنگ برای آن بیابد و از سواد تنها و فرهنگ لغات کاری ساخته نیست. یکی دیگر از این موارد لقبی بود که نویسنده در بسیاری از جاها به قهرمان کتاب خود دُن کیشوت داده و آن عبارت معروف *chevalier de la triste figure* است که من آن را به «پهلوان افسرده سیم» ترجمه کردم، و حال آنکه برای واژه «شوالیه» نجیب‌زاده، و برای واژه «تریست» محزون و افسرده و غم‌زده و غمناک و برای واژه «فیگور» صورت و چهره و روی هم می‌شد گذاشت. این‌جاست که باید قبول کرد همچنان که «شاعری طبع روان می‌خواهد - نه معانی نه بیان می‌خواهد»، ترجمه نیز تنها با سواد داشتن و زبان بیگانه دانستن میسر نیست، و علاوه بر آنها که البته شرایط لازم اند ولی کافی نیستند، مترجم باید ذوق و قریحه ترجمه و استعداد خاص این کار را توأم با ذوق سلیم شعرشناسی و زیبایی‌سندی داشته باشد.

۱۱۱

دیگر از مشکلات ترجمه دُن کیشوت ضرب‌المثل‌های فراوانی بود که سانچو پانزا، مهتر «پهلوان»، در هر مورد، بجای یا بیجا، چاشنی حرف‌های خود می‌کرد، و این ضرب‌المثل‌ها مخصوص زبان اصلی اثر یا لاقط فقط قابل ترجمه و مأنوس برای اروپاییان بود و برای ما شرفیانی اگر به همان صورت ترجمه می‌شد لطفی نداشت و نامأنوس می‌نمود. این بود که من با استعداد از کسانی که با رموز فولکلوریک زبان فارسی آشنا تر بودند و با مراجعه به گنجینه غنی امثال و حکم استاد دهخدا برای هر یک از آن ضرب‌المثل‌ها معادلی در فارسی یافتم و در متن ترجمه آوردم، و آنگاه اصل آن ضرب‌المثل‌ها را در پاورقی کتاب نقل کردم تا نشان بدهم که در اصل چه بوده است و ما ضرب‌المثل فارسی خود را به جای چه ضرب‌المثلی در اسپانیایی آورده‌ایم.

مشکل دیگر ترجمه دُن کیشوت عباراتی بود یا به زبان لاتین یا به زبان ایتالیایی عصر «دانت» (قرن چهاردهم میلادی)، و من برای دست یافتن به معانی آنها روزها در جلو کلیسای کاتولیک‌ها در خیابان فرانسه کشیک می‌دادم تا کشیشی را که به این هر دو زبان وارد بود ببینم و از او یاری بخواهم. و چه مرد مهربانی بود آن جناب کشیش «آدونتیست»^۴ که هر بار باروی گشاده می‌ایستاد و به سؤال‌های من یک بار با ترجمه لفظ به لفظ و یک بار با بیان مقصود و مفهوم تمامی جمله جواب می‌داد، و در ضمن، گمان می‌کرد که من مشغول ترجمه اثر

«آریوست» شاعر شهیر آغاز قرن شانزدهم ایتالیا هستم. از همه مهم تر، پیدا کردن نثری بود که به قامت متن کهنی چون دن کیشوت بخورد، و عجب آنکه فقط ذوق سلیم مرا به یافتن این نثر رهنمون شد، چنانکه همه خوانندگان ترجمه دن کیشوت بر این عقیده اند که من موفق به یافتن این نثر متناسب شده‌ام. استاد دکتر عبدالحمین زرین کوب، استاد ادبیات و تاریخ دانشگاه تهران، در تقریظی که بر ترجمه دن کیشوت در مجله راهنمای کتاب شرحی در تقریظ بردن کیشوت کرد، نویسنده بزرگ، جمال زاده نیز در مجله راهنمای کتاب شرحی در تقریظ بردن کیشوت نوشته بودند که حاکی از کمال حسن ظن و لطف و عنایت ایشان بود، به این شرح: «... اگر سروانتس فارسی زبان بود و می خواست شاهکار خود، دن کیشوت، را به فارسی بنویسد زیباتر از این نمی شده که مترجم دن کیشوت آورده است...» از طرفی، جناب آقای دریابندری، مترجم بزرگ نیز در مصاحبه ای که از طرف نشریه کتاب امروز با من کرد - و عین مصاحبه در آن نشریه چاپ شده است - نخستین سؤالش این بود که من چگونه توانسته‌ام نثری را که برازنده اندام دن کیشوت است بیابم. تازه در خود متن دن کیشوت جابه جانرهای کهنی به شیوه های مختلف به کار رفته که در خود متن اصلی آن بوده و در این باب نیز از من پرسید که چگونه متوجه این شیوه های مختلف بوده و به فراخور هر قسمت نثری متناسب با آن قسمت آورده‌ام. من شخصاً در این مورد معتقدم که نثر خود اثری که مترجم در کار ترجمه آن است بهترین راهنمای او در انتخاب ناخود آگاه نثری است که باید برای ترجمه بیاورد، و من همیشه در ترجمه های خود پای بنده به این اصل اساسی بوده‌ام که نثر نوشته را متناسب بالحن و سبک و زمان نوشته اثر و خصوصیات روحی نویسنده انتخاب کنم.

باری، پس از اینکه ترجمه دن کیشوت در دو جلد به زیور چاپ آراسته شد و انتشار یافت، محافل ادبی کشور از آن به گرمی استقبال کردند و ناشر تشویق کرد که آن را در مسابقه بهترین ترجمه سال، که از طرف مجله سخن دایر می شد، شرکت بدهم. متأسفانه کتاب حایز شرایط شرکت در مسابقه نبود، چون شرط قبول اثری برای شرکت دادن در مسابقه یکی هم این بود که کتاب از متن اصلی آن ترجمه شده باشد نه از ترجمه. من نامه ای به هیئت داوران سخن که از استادان بنام دانشگاه تشکیل می شد نوشتم و در آن نامه استدلال کردم که شرط ترجمه از متن اصلی در مورد کتابی چون دن کیشوت دور از انصاف است، زیرا تحصیل کرده های مملکت ما ممکن است به یک یا دو یا سه زبان از زبان های رایج دنیا مانند انگلیسی، فرانسه، روسی یا آلمانی وارد باشند، لیکن تعداد کسانی که با زبان های درجه دوم مانند اسپانیایی،

پرتغالی، ایتالیایی، سوئدی، نروژی، چینی، ژاپنی و غیره آشنا باشند شاید از تعداد انگشتان دست تجاوز نکند، و لذا نمی توان انتظار داشت که آثار ادبی نوشته به آن زبان ها، که ممکن است شهرت جهانی هم داشته باشند، حتماً از متن اصلی ترجمه شده باشد. سپس توضیح دادم که من دُن کیشوت را از روی چه متن معتبری ترجمه کرده ام، و آن وسواسی را که در وفادار ماندن ترجمه باید به کار برد استاد دکتر موریس باردُن در تطبیق ترجمه لویی ویاردو با متن اصلی به کار برده و با تصحیحی که در بعضی اشتباهات ترجمه مترجم به عمل آورده مرا از تکرار آن اشتباهات معاف داشته است. نامه ام را در هیئت داوران مطرح کردند و حق به جانب من دادند؛ و چون کتابم بارفع آن مانع به مسابقه راه یافت، جایزه اول را گرفت و عنوان بهترین ترجمه سال را به دست آورد. این ماجرا به گمانم در اوایل سال ۱۳۳۶ اتفاق افتاد.

۱۱۳

نکته جالب آنکه وقتی نام مرا به عنوان بهترین مترجم سال و برنده جایزه مسابقه سخن اعلام کردند، آقای صارمی حسابدار مجله سخن که ضمناً رئیس حسابداری انحصار دخانیات ایران نیز بود و طبعاً مرا تنهابه عنوان یک عضو ساده اداره دخانیات می شناخت، در آنجا حضور داشت. وقتی چک جایزه را به دستم می داد مات و مبهوت سر تا پای مرا و انداز کرد و گفت: فلانی، هیچ تصور نمی کردم آن عضو ساده انحصار کل دخانیات ایران که در نظر ما یک عضو عادی بود کسی باشد که امروز به دریافت بزرگ ترین جایزه ادبی در ترجمه نایل آمده است. شما باعث افتخار اداره ما هستید و دخانیات به راستی باید به وجود شما افتخار بکند. گفتم: متشکرم، ولی من هیچ افتخاری در کارمندی اداره شما برای خود حس نمی کنم. من در چشم دستگاه شما قرب و منزلتی در حد یک کارمند ساده بی دست و پا دارم، و حتی ممکن است کارمند زایدی هم باشم که نه خود سودی می برم و نه سودی می رسانم، و لذا برای اداره شما آدم عاطل و باطلی هستم که بی جهت یک محل حقوقی را اشغال کرده ام. خندید و از فردای روز بعد، مرا در اداره با بوق و کرنا به همه معرفی کرد، هر چند این معرفی چیزی بجز یک تحسین سرسری و زودگذر بر قدر و منزلت من در آن دستگاه نیفزود.* ♦ ♦

* نقل از کتاب "خاطرات یک مترجم" محمد قاضی، نشر زنده رود، چاپ اول، پائیز ۱۳۷۱.

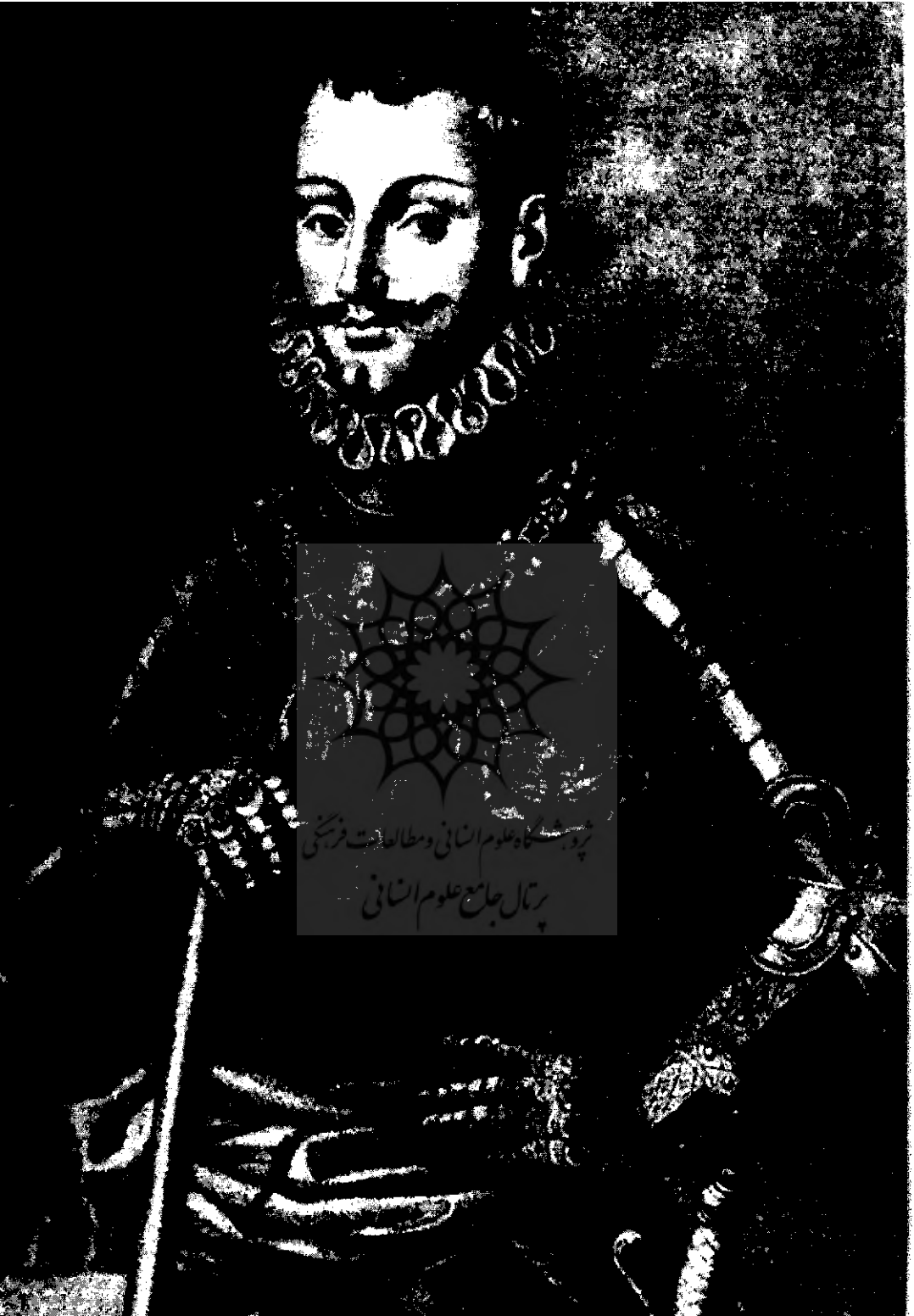
ترجمه فارسی اولین بار در سال ۱۳۳۵، بار دوم ۱۳۴۹ با تجدید نظر کامل، ترجمه سوم در سال ۱۳۵۵ و ترجمه چهارم ۱۳۶۱ منتشر شد.

1. Louis Viardot

2. Gustave Doré

4. Maurice Bardon

۴. Adventiste طریقتی از مذهب کاتولیک که منتظر ظهور مجدد عیسی مسیح هستند، همچنان که شیعیان ظهور مجدد حضرت مهدی (عج) را انتظار می کشند.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی